

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در مطلب دوم در مورد قاعده «من ادرك» در جلسه گذشته اشاره نمودیم که در کلمات بزرگان تعابیر مختلف وجود دارد و این شما را به اشتباه نیندازد که چند مطلب است:

1. گاهی تعبیر می‌کنند به این‌که آیا قاعده من ادرك یک قاعده اضطراری است؟ یعنی کسی که می‌خواسته نمازش را بخواند، دنبال این بوده نمازش را بخواند اما مانعی سبب شد که نتواند نماز بخواند الآن هم یک رکعت به آخر وقت بیشتر ندارد و در نتیجه کسی که از اول تمکن داشته از اینکه این دو رکعت را تماماً در وقت بخواند اما عالماً و عامداً تأخیر انداخت، قاعده من ادرك شامل حال او نمی‌شود؟ کسانی که این مبنا را دارند می‌گویند یک قاعده‌ای است مربوط به فرض اضطرار، نماز را شروع کرد و فکر می‌کرد که تمام نماز در وقت واقع می‌شود و تصادفاً دید یک رکعت خارج وقت واقع شد، این یک بیان است. در ضمن استدلال‌ات هم این بیان وجود دارد.

2. گاهی اوقات تعبیر می‌کنند به اینکه اگر از قاعده من ادرك توسعه در وقت را استفاده کردیم، یعنی گفتیم مثل صاحب جواهر یک وقت اضطراری داریم، اینجا نتیجه این می‌شود که این وقت اضطراری وضع و جعل بالمضطر، اما کسی که از اول تمکن داشته این دو رکعت را کاملاً در وقت بخواند دیگر حق ندارد از این وقت اضطراری استفاده کند کما اینکه در باب عرفات و مشعر آن کسی که مضطر به این است که از وقت اضطراری استفاده کند می‌تواند از وقت اضطراری استفاده کند وگرنه عالماً عامداً کسی حق استفاده از وقت اضطراری را ندارد. بنابراین اگر گفتیم روایات من ادرك توسعه در وقت می‌دهد و وقت اضطراری برای ما درست می‌کند، در نتیجه این روایات موردش می‌شود فرض اضطرار، اما اگر گفتیم نه، نمی‌آید توسعه در وقت بدهد بلکه تنظیم می‌کند یک رکعت که در وقت واقع شده به منزله این است که تمام نماز در وقت واقع شده، فرقی بین عالم، مضطر، جاعل، غافل و ناسی وجود ندارد و همه اینها را شامل می‌شود.

پس در این بحث که آیا قاعده من ادرك شامل عالم عامد می‌شود یا نه؟ دو دیدگاه وجود دارد:

أ. جمع زیادی می‌گویند بله اطلاق دارد و اطلاقش همه را می‌گیرد، من ادرك رکعة همه را می‌گیرد چه عالماً چه جاهلاً چه ناسیاً چه غافلاً، مضطر باشد یا نباشد همه را می‌گیرد.

ب. برخی گفتند این مبتنی است بر اینکه بگوئیم از آن وقت اضطراری را استفاده می‌کنیم یا نه؟ که توضیحش را عرض کردیم.

ایشان می‌فرماید: کلمه در «ادرک» عدم تمکن اشراب شده؛ یعنی تلاش کرده بر اینکه نمازش را بخواند اما نشد به هر علتی، اما کسی که می‌توانسته تمام نماز را در وقت بخواند عمداً تأخیر بیندازد اینجا صدق ادرك نمی‌کند.^[1]

پاسخ ما این است که وقتی به لغت مراجعه می‌کنیم در لغت چنین معنایی را درباره «ادراک: نمی‌بینیم، وقتی می‌گویند: «ادرک أی وصل»، در مقایسه اللغة می‌گوید: «درک اصل واحد و هو لحوق الشيء و وصوله إليه»^[2]، انسان به یک چیزی که رسید می‌گویند «درکه، ادرکه»، «ادرک الغلام یعنی وصول الغلام إلى مرحلة البلوغ»، بچه بالغ شد. این معنای درک و ادرك است.

در مصباح می‌گوید: «ادرکته اذا طلبته فلحقته»^[3]، این قید را دارد اما در خیلی از کتب لغوی این عنوان طلب هم نیست. کلمه غریم که در کلام محقق خویی آمده، درست است وقتی دائن دنبال مدیون می‌گردد می‌گویند «ادرکته»، اما به این معنا نیست که آنجایی که طلب نکرد و دید، آنجا هم «ادرکه»؛ چون درک به معنای وصول است، به معنای لحوق است. اینجا آیات قرآنی هم هست: «لا الشمس ينغي لها أن تدرک القمر»^[4]، یعنی «توصل إلى القمر»، آیه «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»^[5]، همه اینها مراد همان وصول است و معنای دیگری از لغت استفاده نمی‌شود.

لذا نمی‌شود به کلمه ادرك برای اینکه بگوئیم در آن اشراب شده چون قائل اینطور گفت «و الادراک اشرب فيه عدم التمكن الابتدائی» و از همین خواست استفاده کند که «یستفاد من هذه الكلمة الاضطرار»، در نتیجه بگویند این قاعده من ادرك «قاعدة فی مورد الاضطرار»، اما در جایی که اختیاراً انسان می‌توانسته تمام نمازش را در وقت اداء بخواند شامل این نمی‌شود، این دلیل هم ملاحظه فرمودید که قابل قبول نیست.

جمع‌بندی بحث

جمع‌بندی اینکه یک دلیل برای اضطراری بودن قاعده این است که قاعده وضع اضطراری را درست می‌کند کما ذهب إليه صاحب الجواهر، ما رد کردیم و گفتیم اصلاً از قاعده جعل وقت اضطراری استفاده نمی‌شود، دلیل دوم اشراب در خود کلمه ادراک است که ملاحظه فرمودید قابل جواب است. پس چه در روایت کلمه ادراک باشد و چه نباشد به نظر ما فرقی نمی‌کند. از روایت استفاده می‌شود «من ادرك رکعة ولو اختیاراً»؛ ولو عمداً نمازش را تأخیر انداخت، گفت شارع برای من توسعه‌ای قائل شده و می‌خواهم از این توسعه استفاده کنم «إن الله يحب أن يؤخذ برخصه كما يحب أن يؤخذ بعزائمه»، آنجا هم یک تریخیسی خدا داده و می‌گوید: «من ادرك رکعة وقد ادرك الصلاة كاملة» یک تریخیسی است.

لذا به نظر ما این روایات اطلاق دارد و شامل عامد هم می‌شود و بحثی از این جهت نیست.

مطلب سوم: بررسی اختصاص قاعده «من ادرك» به نماز صبح

مطلب دیگر این است که اگر ما به آن روایت عمار بن موسی فقط تمسک کرده و آن مرسله‌ها و نبیین را کنار گذاشتیم، ما باشیم و روایت عمار بن موسی، در این روایت دارد «فإن صلی رکعة من الغداة»^[6]، آیا اینجا برای خصوص «غداة» نمی‌توانیم بگوئیم خصوصیت وجود دارد؛ بگوئیم درباره نماز صبح شارع متعال آمده توسعه‌ای داده که اگر در نماز صبح یک رکعتش خارج وقت واقع شد این معفو است و شارع می‌گوید من قبول می‌کنم به منزله این است که تمام دو رکعت در وقت نماز صبح واقع شده، یا اینکه بتوانیم در اینجا الغاء خصوصیت کنیم از این کلمه «غداة»؟

محقق خوئی اصرار دارد در میان این روایات فقط روایت عمار بن موسی معتبر است، ایشان در جلد 7 موسوعه می‌فرماید: «و الظاهر عدم خصوصية في الغداة و إنما ذكرت لكونها مورداً للابتلاء لأن أكثر الناس ينامون في وقتها و لا يدرکون إلا ركعة واحدة»^[71]؛ ذکر غداة از این باب است که مورد ابتلای مردم بوده چون مردم صبح‌ها می‌خوابند تا بلند می‌شوند برای نماز یک رکعت بیشتر وقت ندارند، لذا می‌فرماید وقتی ما الغای خصوصیت کردیم آن هم روی این جهت، فإن صلی حالا از غداة باشد، از ظهر، عصر، مغرب یا عشاء باشد.

ایشان در جلد یازدهم از موسوعه می‌فرماید: دلیل بر تعدی عدم قول به فصل است؛ یعنی ما در میان فقها که قاعده من ادرك را قبول دارند قائل به فصل بین نماز صبح و سایر نمازها نداریم، بعد هم می‌فرمایند ما قطع به عدم الفرق داریم، «لا خصوصية لصلاة الغداة في هذا الحكم يقيناً»^[81]؛ قطع داریم به اینکه غداة خصوصیتی ندارد. البته در بعضی از کلمات دیگران می‌گویند نه، اگر ما باشیم و روایت عمار بن موسی، این موردش غداة است، شاید یک تخفیفی شارع برای نماز صبح خواسته قائل باشد و نمی‌توانیم قطع به عدم خصوصیت را ادعا کنیم.

مرحوم خوئی غیر از مسئله عدم القول بالفصل، قطع به عدم خصوصیت، از یک اولویت عرفیه هم می‌خواهند استفاده کنند و آن این است که در نماز صبح بعد از طلوع شمس خواندن نافله یا هر نماز دیگری کراهت دارد، اهل سنت هم می‌گویند حرام است. مرحوم خوئی می‌فرماید: روی مبنای فقه امامیه هم کراهت دارد، حال نماز صبحی که بعد خروج الوقت اگر کسی یک رکعتش خارج وقت واقع شد شارع می‌گوید به منزله این است که تمام این نماز در وقت واقع شده، در نماز ظهر به طریق اولی می‌شود؛ چون بعد خروج الوقت چنین کراهتی وجود ندارد و در آن ظرف خواندن نماز کراهت ندارد. بنابراین در جایی که خواندن نماز کراهت دارد این تنزیل واقع شود، پس در جایی که کراهت ندارد به طریق اولی باید این تنزیل واقع شود.^[91]

ارزیابی دیدگاه محقق خویی

این مطلب هم از مرحوم خوئی تعجب است، این چه اولییتی است، ما بگوئیم شارع در صبحی که در ظرفش مسئله تنزیل را انجام داده پس باید در عصر هم انجام بدهد، نه! شاید کنار این قضیه در صبح یک جهت دیگری هم وجود دارد، شارع وقت نماز صبحش یک ساعت و نیم است، مردم هم غالباً در این مدت می‌خوابند، این شاید یک تسهیلی برای نماز صبح باشد این اولویت عرفیه را از کجا استفاده کردند؟ یک مقداری مشکل است.

به هر حال، اگرچه برخی مثل مرحوم والد ما می‌فرمایند غداة خصوصیت ندارد و مرجع در الغای خصوصیت عرف است (یعنی به عرف که مراجعه می‌کنیم عرف الغای خصوصیت می‌کند)، ما عرض می‌کنیم کجا عرف الغای خصوصیت می‌کند؟ عرف می‌گوید شاید برای غداة یک تسهیل خاصی را مولا خواسته قائل بشود! لذا غیر از عدم القول بالفصل ما وجه فتنی دیگری برای این مطلب نداریم. از عدم القول بالفصل باید استفاده کنیم، اگر گفتیم روایات دیگر، کلمه غداة ندارد، «من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة»، «من ادرك ركعة من الوقت فقد ادرك الوقت»، فقها بر طبق این روایت عمل کردند، پس این روایت هم اطلاق دارد و فرقی بین غداة و غیر غداة نمی‌کند.

خلاصه آن‌که عدم القول بالفصل باید استفاده کنیم، ما الغای خصوصیت را قبول نکردیم، اولویت عرفیه را قبول نکردیم و همین عدم القول بالفصل تنها دلیل ما می‌تواند باشد.

مطلب چهارم این است که مراد از «رکعت» در «من ادرك رکعة» چیست؟ در اینجا دو دیدگاه وجود دارد:

1. مشهور می‌گویند: اگر کسی به اندازه‌ای که نمازش را بخواند، رکوع برود و سجدتین انجام بدهد تمام اینها در وقت انجام شود، مراد از رکعت در اینجا این است ولو اینکه سر بر ندارد.

2. قول دوم که شهید در کتاب ذکری احتمالش را داده گفته که مراد از رکعت همان رکوع است؛ زیرا وقتی به عرف و لغت مراجعه کرده و می‌گوئیم ما هو المراد من الركعة می‌گویند رکعت یعنی رکوع. پس لغةً و عرفاً معنای رکعت رکوع است. دلیل دوم این است که «لکونه المعظم»^[10]، رکوع معظم اعمال یک رکعت است؛ یعنی آن جزء رئیسی یک رکعت همان رکوع است. لذا شهید در کتاب ذکری گفته این قاعده من ادرك ولو به مقداری که رکوع رفت وقت تمام شد، این می‌شود من ادرك، روی قول مشهور باید رکوع برود و باید ذکر سجده دوم را هم بگوید تا قاعده من ادرك شاملش بشود، اما روی قول مرحوم شهید در ذکری اینطور نیست.

دیدگاه برگزیده در مورد «رکعت»

البته یک ادعایی شده و آن ادعا این است که کلمه رکعت حقیقت متشرعه است در این رکعت کامله؛ یعنی عند المتشرعه مراد همین رکوع و سجدتین است. حال اگر کسی این حقیقت متشرعیه یا حقیقت شرعیه را قبول کرد بگوئیم در لسان شارع هم رکعت در معنای رکوع و سجدتین است، اینجا باید بر اساس همین حقیقت شرعیه پیش برویم، اما اگر کسی گفت این حقیقت شرعیه ثابت نیست، ما کلمه رکعت را جاهایی داریم در همان رکوع محض فقط استعمال شده. ادعا می‌شود اینجا قرینه صارفه وجود دارد که این رکعت را از معنای لغوی خودش به این معنای اصطلاحی برگردانیم.

این قرینه غلبه الاستعمال است، می‌گوئیم درست است رکعت در رکوع استعمال شده اما در این روایاتی که ما داریم غالباً وقتی می‌گوید «الركعة الاولى و الركعة الثانية»، رکعت اولی نمی‌گوید رکوع رکعت اولی، یعنی تمام رکعت اولی، اذا شک بین رکعة الاولى و الثانية مراد رکعت کامله است، چون در کلمات فقها و در روایات غلبه الاستعمال با این است که رکعت در رکعت کامل استعمال شده این را قرینه قرار بدهیم برای اینکه مراد از رکعت در اینجا هم همینطور است.

به بیان دیگر، می‌گوئیم قاعده «الظن يلحق الشيء بالأعم الاغلب قاعدة تامّة صحيحة»، الآن فرض کنید در روایات ده مورد داریم که کلمه رکعت در رکوع استعمال شده، پنجاه مورد داریم رکعت در رکعت کامل استفاده شده، حالا یک مورد اگر شک کردیم که آیا در رکعت کامل استعمال شده یا در خصوص رکوع، قاعده الظن يلحق الشيء بالأعم الاغلب به میدان می‌آید و می‌گوید اینجا را حمل کن بر آن رکعت کامل. و این مطلب بسیار خوبی است. در کلمات وحید بهبهانی در مصابیح هم آمده که ما از راه غلبه الاستعمال وارد شویم، چون حقیقت شرعیه و متشرعیه‌اش ثابت نیست، از راه غلبه الاستعمال وارد شویم و این کلمه رکعت را حمل بر همین رکعت کامله کنیم.

در نتیجه آن ادله‌ای که شهید در کتاب ذکری آمد ذکر کرد همه کنار می‌رود، معنای لغوی رکعت رکوع است، معنای عرفی رکعت رکوع است، رکوع معظم اجزای یک رکعت است کنار می‌رود می‌گوئیم در روایات ائمه معصومین علیهم السلام غالباً وقتی کلمه رکعت را گفتند در رکعت کامله استعمال کردند.

خلاصه آن‌که، مرحله اول این است ممکن است کسی بگوید ما حقیقت شرعیه داریم، مرحله دوم غلبه الاستعمال است، حالا اگر کسی هر دوی اینها را منکر شد، گفت نه حقیقت شرعیه داریم و نه غلبه الاستعمال و ما یقیناً شک هستیم که مراد از این رکعت

چیست؟ اینجا باید قدر متیقن‌گیری کنیم و بگوئیم قدر متیقن‌ش این است که رکعت کامله باشد؛ یعنی در جایی که رکعت کامله باشد قدر متیقن از این قاعده من ادرك است اما در جایی یک ركوع انجام داده وقت تمام شده، فقط ركوعش در وقت قرار گرفت، اینجا خارج از مورد قدر متیقن است.

این تعابیر در کلمات وحید بهبهانی هم وجود دارد که اگر کسی فقط یک ركوعش در وقت بود، اینجا گفته اصالة العدم جاری می‌شود یعنی اصل عدم گونه اداء، اصالة الیقاء تکلیف بر ذمه باقی است، استدعای شغل یقینی، برائت یقینی می‌خواهد، همین که عرض کردیم در یک کلمه به عنوان قدر متیقن می‌شود از آن تعبیر کرد.

پس دیدگاه برگزیده این شد که من صلی رکعة یعنی صلی یک رکعت کامل ركوع را بیاورد، سجدتین هم بیاورد، اما رفع الرأس عن السجدة الثانية دیگر لزومی ندارد، به مقدار واجب از ذکر سجده دوم که آمد این رکعت کامل محقق شده است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . مباني منهاج الصالحين، ج3، ص: 29.

[2] . معجم مقائيس اللغة، ج2، ص: 269.

[3] . المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج2، ص: 192.

[4] . سورة يس، آیه 40.

[5] . سورة انعام، آیه 103.

[6] . «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَإِنْ صَلَّى رُكْعَةً مِنَ الْغَدَاةِ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلَيْتُمْ وَقَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ.» التهذيب 2- 38- 120؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 217، ح 4959- 1.

[7] . «و هذه الروايات وإن لم تكن معتبرة سوى رواية واحدة وردت في إدراك ركعة من صلاة الغداة وأن من أدرك ركعة من الغداة فقد أدركها، إلا أن من الظاهر عدم خصوصية في ذلك لصلاة الغداة، وإنما ذكرت في الرواية لكونها مورد الابتلاء، لأن أكثر الناس ينامون في وقتها ولا يدركون إلا ركعة واحدة منها، ومع القطع بإلغاء الخصوصية يحكم بأن من أدرك ركعة فقد أدرك الوقت مطلقاً، فالحائض في ذلك وغيرها على حد سواء.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج7، ص: 444.

[8] . موسوعة الإمام الخوئي، ج11، ص: 233.

[9] . «أحدهما: أن موردها صلاة الغداة، ولا دليل على التعدد إلى سائر الصلوات، نعم ورد في العصر أيضاً ولكنه ضعيف السند كما تقدم. وفيه: أن الدليل عليه إما هو عدم القول بالفصل والقطع بعدم الفرق، إذ لا خصوصية لصلاة الغداة في هذا الحكم يقيناً. أو أنه الأولوية العرفية، نظراً إلى أن ما بعد طلوع الشمس من الأوقات التي يكره فيها الصلاة، بل قد ورد فيه النهي عن النبي (صلى الله عليه وآله) في حديث المناهي وغيره، فإذا ساغ الإتيان بجزء منها فيه وثبت الحكم في هذا الوقت وهو معرض للكراهة بل لتوهم الحرمة، ففي غيره مما لا حازة فيه أصلاً بطريق أولى كما لا يخفى. ولعل تخصيص صلاة الغداة بالذكر في الرواية للتنبيه على هذه النكته ورفع ما يتوهم من الحازة من دون خصوصية لها في الحكم المزبور بوجه.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج11، ص: 233.

[10] . ذكرى الشيعة: الصلاة في الوقت ص 122 س 35.